

نخستین). با گسترش جمعیت، دیگر امکان حکومت واحد نیست باید از وحدت به کثرت عبور کنیم. فریدون سه‌ سه‌ دارد و جهان را میان‌شان تقسیم می‌کند. برای آشکار شدن گوهر واقعی هر کدام، آن‌ها را به آزمون اژدها می‌فرستد. سلم به‌عنوان مبدأ تمدن غرب، می‌گریزد و عقل محاسبه‌گر سبدر را انتخاب می‌کند. تور به‌عنوان مبدأ تمدن شرق (توران) بی‌محبا حمله می‌کند و نماد مزاج گرم و شجاعت کور است. ایرج با مبدأ ایران راه میانه را برمی‌گزیند؛ نه فرار می‌کند، نه بی‌گدار به آب می‌زند. جامع دو فضیلت پیشین است. نتیجه حکیمانۀ فردوسی این است که ایران نه شرقی است، نه غربی؛ ایران «میانه» است. نقطه تعادل بشر است. این دقیقاً همان چیزی است که بعدها در شعار «نه شرقی، نه غربی» انقلاب اسلامی دوباره زنده شد. ریشه تاریخی و فلسفی این شعار در همین داستان شاهنامه است. ایران در تاریخ تداوم یافته، چون همیشه در همین نقطه میانه ایستاده، نه در عقلانیت سرد و انتزاعی غرب غرق شده، نه در طبیعت‌گرایی گرم و بی‌حد شرق حل شده، بلکه تعادل را حفظ کرده، لذا نه منجمد شده و نه متلاشی. تعبیرهای امروزی چون «ایران چهارراه تمدن‌هاست» یا «نقطه گفت‌وگوی تمدن‌ها» ضعیف هستند؛ چراکه ایران را به مکان جغرافیایی تقلیل می‌دهند؛ اما در شاهنامه ایران «مرکز معنوی و فلسفی جهان» است؛ جایی که افراط و تفریط را جمع می‌کند و به تعادل و تداوم تاریخی می‌رساند. میانه‌بودن به معنای وسط خالی یا بی‌تصمیمی یا لادری‌گری نیست. میانه‌بودن یعنی نقطه جمع و سنتز کامل؛ یعنی تمام امکانات شجاعت شرق و تمام امکانات خرد غرب را در خود دارد و از هر دو فراتر می‌رود. این همان «صراط مستقیم» است، نه سنتز مکانیکی هگلی، بلکه جامعیت حقیقی.

■ میانه‌بودن ایران دو ریشه عمیق و هم‌نوا دارد

در فرهنگ ایرانی این سنتز به شکل آیین پهلوانی ظهور کرده است. پهلوان ایرانی کسی است که هم خردمند است، هم شجاع، هم عارف، هم حماسی. در تاریخ سیاسی ایران نیز همین دو وجه دیده می‌شود. وجه خردمندی در نهاد وزارت و دیوان‌سالاری و وجه پهلوانی در نهاد جنگاوری. ریشه جغرافیایی و تمدنی ایران‌شهری مرکز و میانه شرق و غرب بودن ایران است و ریشه دینی و تاریخی وسط بودن امت (محمد(ص) است (وَلَا تَدْرُکُ جَعْلَنَاکُمْ أُمَّةً وَمُطَآءً). امام خمینی در تفسیر «صراط‌الذین أنعمت علیهم» می‌فرماید امت موسی غضبیه و دنیاگرا است، امت عیسی رحمانیه و آخرت‌گرا است و امت محمد امت وسط است. جمع دنیا و آخرت، جمع عقل و شجاعت، جمع حماسه و عرفان است. بنابراین سنتز ایران و اسلام از یک مبدأ واحد می‌آید: هر دو «میانه» و «جامع» هستند. این پیوند نه تصادفی است، نه تحمیلی؛ بلکه ذاتی و تاریخی است.

■ رکن تداوم ایران

ایران هرگاه از چهره پهلوانی غافل شده، ضعیف شده است. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، ایران را با همین چهره پهلوانی دوباره زنده کرد. در دفاع مقدس، در مقاومت منطقه‌ای و به‌ویژه در شش‌ماه‌ل شهید حاج‌قاسم سلیمانی. حاج‌قاسم دقیقاً پهلوان ایرانی کامل است. شجاعت رستم، خرد رستم، عرفان عاشورایی و عقل استراتژیک، دل گشوده، ریسک‌پذیری حساب‌شده، حماسه و عرفان را باهم دارد. جامعه ایرانی هم با او هم‌ذات‌پنداری می‌کند، چون او تجلی همان ایده ایران است که فردوسی هزار سال پیش به خودآگاهی رساند. اگر بخواهیم در تاریخ جهانی دوباره نقش ایفا کنیم و تمدنی زنده باشیم راه فقط یکی است و آن‌هم بازگشت به هویت پهلوانی - میانه است؛ یعنی خردمندانه شجاع باشیم، شجاعانه خردمند باشیم، دیگری را برادر ببینیم، در میانه عالم بایستیم و جهان را از مرکز معنوی خودمان معنا کنیم.

اینکه تفکر شیعی ذاتاً تاریخی است. غیبت، انتظار، ظهور، امام عصر، عهد با امام زمان؛ همه یعنی ما در دل تاریخ هستیم و تاریخ برای ما معنادار و جهت‌دار است. شاهنامه این گوهر گران‌بهای تشیع را که گم کرده بودیم دوباره به ما بازمی‌گرداند.

■ روش درست مواجهه با شاهنامه: آمیزش افق‌ها

روش درست مواجهه با شاهنامه نه جداسازی آن به‌عنوان عتیقه موزه‌ای از مسائل امروز است و نه تطبیق مکانیکی و زوری (مانند آنچه در دوره پهلوی شد). روش درست به تعبیر گادامر «آمیزش افق‌ها» است: گفت‌وگوی زنده میان افق ما و افق شاهنامه. ما بر خلاف اروپا که با یونان باستان گسست عظیم داشت، با شاهنامه گسست نداشتیم. صفویه این پیوستگی را حفظ کرد. شاهنامه هنوز در فرهنگ ما زنده و حاضر است؛ بنابراین امکان واقعی گفت‌وگو، امکان واقعی سنتز جدید و امکان تأسیس یا بازتأسیس علوم انسانی بومی از دل شاهنامه وجود دارد. ما امروز وارث همان تمدن صفوی هستیم که با دو عنصر «شیعی» و «ایرانی» برپا شد و شاهنامه را کتاب سلطنتی و کتاب مرزبانی هویتی خود قرار داد. صفویان بیهوده شاهنامه را نگریستند؛ می‌دانستند قلمرو ایران برای حفظ هویت خود به این کتاب به‌عنوان مبنای نظری نیاز دارد.

■ دستور کار رسیدن به تفکر تاریخی

اگر بخواهیم به تفکر تاریخی برسیم، باید از انحصار سنت فلسفی بیرون باییم و به ساحت دیگر حکمت ایرانی یعنی ادبیات و به‌ویژه شاهنامه روی بیاوریم. می‌شود یک فلسفه تاریخ کامل از دل شاهنامه استخراج کرد و نشان داد ما بدون کپی‌برداری از الگوی هگلی یا سکولار با امکانات بومی خودمان می‌توانیم حتی به مفهوم «توسعه» و «پیشرفت تاریخی» بیندیشیم. برخلاف تصور رایج که شرق را دارای زمان دوری می‌دانند، در شاهنامه حرکت تکاملی - خطی آشکاری وجود دارد. حتی بحران نهایی مدرنیته و سلطه تکنولوژی با داستان جمشید- ضحاک توضیح‌پذیر است. هدف علوم انسانی در نهایت «معنا بخشیدن به جهان» است. ما نباید فقط ایران را برای خودمان توضیح دهیم؛ همان‌طور که هگل تاریخ غرب را ننوشت، بلکه تاریخ جهان را روایت کرد، ما هم باید بتوانیم جهان معاصر و حتی غرب را از دل شاهنامه روایت و معنا کنیم. این همان ظرفیت جهانی تفکر ایرانی است.

■ صورت‌بندی ایده ایران بر اساس شاهنامه

ایران یک مفهوم جعلی دولت - ملت مدرن نیست؛ بلکه یک ایده افلاطونی است، یعنی امر کلی، متعالی و پیشاتاریخی که در طول تاریخ در نمودهای مختلف (هخامنشی، اشکانی، ساسانی، اسلامی، صفوی، جمهوری اسلامی) تجلی پیدا کرده است. این ایده در شاهنامه به خودآگاهی رسیده و تئوریزه شده است. وظیفه تاریخی ما در هر عهد، ساختن تجلی روزآمد و کامل‌تر این ایده است. جمهوری اسلامی دقیقاً همین کار را کرده است چون هم استقلال واقعی دارد، هم قدرت واقعی و هم پیوند عمیق هویت اسلامی-شیعی و ایرانی را حفظ کرده است. ایران برابر با ایده‌ای است که فردوسی آن را به خودآگاهی رساند، صفویه آن را تمدن کرد و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی آن را در عصر جدید دوباره احیا و به‌اوج رساند. این همان «ایران واقعی» است؛ نه ایران کارت‌پستالی، نه ایران موزه‌ای، نه ایران وارداتی از شایلوں‌های غربی. ایران یک حقیقت تاریخی حتمالی است که هنوز زنده است و ما در دل آن زندگی می‌کنیم.

■ «نه شرقی، نه غربی»

ریشه در داستان سه فریدون دارد

تا پیش از فریدون، پادشاهان جهان، پادشاه همه زمین بودند (وحدت

یک متن مرجع حکمی و فلسفی باید در مرکز نظروزی قرار داد تا از دل آن طرحی از عقلانیت و خرد سیاسی ایرانی و همچنین مفهوم و ایده ایران و نسبت آن عقلانیت با ایران معاصر استخراج شود. ما به شاهنامه مراجعه نمی‌کنیم که فقط تاریخ یا اسطوره بخوانیم؛ بلکه پرسش‌های معاصر خودمان را به زبان شاهنامه ترجمه می‌کنیم و در گفت‌وگو با آن به پاسخ‌های نو می‌رسیم. دقیقاً همان کاری که خود فردوسی در قرن چهارم و پنجم هجری کرد؛ مواجهه با متون پیش از خود (خدای‌نامه ساسانی، روایت‌های شفاهی هزاران ساله، متون عربی دوره اسلامی) و برقراری سنتز پایدار و خلاق میان فرهنگ توحیدی - شیعی اسلامی و سنت ایرانی. نتیجه این سنتز «ایران فردوسی» است؛ ایرانی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم؛ ایران پیوند جدایی‌ناپذیر هویت اسلامی - شیعی (به‌ویژه حب اهل بیت) و هویت ایرانی. هر تلاشی برای جداسازی این دو (چه کوروش‌گرایی بازاری و چه روشنفکری سکولار سطحی) به بن‌بست می‌رسد. ایرانی‌ترین مناسک ما پس از نوروز، مراسم محرم است؛ جایی که تمام تنوع قومی و محلی در یک وحدت عمیق هویتی جمع می‌شود.

■ فلسفه تاریخ: غایب بزرگ علوم انسانی ایران

یکی از بحران‌های اصلی علوم انسانی در ایران، نبود تفکر تاریخی عمیق است. در دانشگاه، تاریخ را فقط «مرور گذشته» می‌دانیم، نه ماده تفکر. در حوزه علمیه نیز به دلیل غلبه عقل فلسفی سنیوی -صدرایی، عقل را مطلقاً فراتاریخی و لا‌هوئی می‌بینیم و هرچه از فارابی به ملاصدرا پیش می‌رویم، از تاریخ، سیاست و فرهنگ دورتر می‌شویم. نتیجه این شد که عقل ما از زمین، زمان و تاریخ فاصله گرفت و فلسفه سیاست، فلسفه فرهنگ و فلسفه تاریخ در تمدن اسلامی کم‌رنگ شد.

تصور کردیم «حکمت متعالیه» همه‌چیز دارد؛ امسا در عمل هیچ محصول ملموسی برای حل مسائل واقعی جامعه نداد. اقتصاد اسلامی عملیاتی شده کجاست؟ نظام سیاسی عملیاتی شده از دل ملاصدرا کجاست؟ هیچ کدام را ندیدیم. حتی طرح پرسش «فلسفه تاریخ» در این سنت تقریباً ناممکن است چه برسد یافتن پاسخی برای آن. شاهنامه اما متنی هستی است که در فرهنگ ما یک طرح کامل از فلسفه تاریخ ارائه می‌دهد. در شاهنامه تاریخ «ماده تفکر» است، نه فقط مرور گذشته. نباید از اندیشه تاریخی بترسیم و فکر کنیم تاریخی‌اندیشی برابر است با نسبی‌گرایی و الحاد. قرآن پر است از تفکر تاریخی و مهم‌تر

حسین شهرستانی در برنامه «ایده» روزنامه «فرهیختگان»، شاهنامه فردوسی را نه صرفاً حماسه ادبی، بلکه متن مرجع حکمت سیاسی و فلسفه تاریخ ایرانی خواند که قادر است خلأ نظری علوم انسانی بومی را پر کند. وی با تأکید بر سنتز جدایی‌ناپذیر هویت اسلامی - شیعی و ایرانی در شاهنامه، جمهوری اسلامی را احیاگر واقعی «ایران موجود و مستقل» در برابر ایران خیالی و کارت‌پستالی دانست. شهرستانی شعار «نه شرقی، نه غربی» را ریشه‌دار در داستان سه‌ سه‌ فریدون و مفهوم «میانه‌بودن» ایران به‌عنوان نقطه تعادل و مرکز معنوی جهان تفسیر کرد و پهلوانی همراه با خرد و عرفان را رکن تداوم تاریخی ایران برشمرد که شهید سلیمانی جلوه‌ای از این روحیه پهلوانی است. خلاصه‌ای از آنچه شهرستانی در این برنامه در گفت‌وگو با پرویز امینی مطرح کرده است را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

■ شاهنامه در گذر زمان

از عتیقه موزه تا متن زنده حکمت و سیاست

در پیش از یک قرن گذشته، شاهنامه فردوسی کمتر به‌عنوان یک متن جدی فلسفی، حکمی و نظری خوانده شده و بیشتر در خدمت مفاخرات ادبی، تاریخی یا سیاسی قرار گرفته است. در دوره تأسیس علوم انسانی نوین در ایران با حضور افرادی چون محمد قزوینی، محمدعلی فروغی و محمدتقی بهار، رویکرد غالب تتبع ادبی-تاریخی بود. در دوران پهلوی، شاهنامه دستاویز ساخت ایدئولوژی ناسیونالیستی باستان‌گرا شد و پس از انقلاب اسلامی، در واکنش به آن ایدئولوژی که واجد وجه استعماری نیز بود، گاهی رویکرد اسلامی غالب شد که «امر ملی» و «ایران» را به حاشیه راند یا حتی به‌عنوان «دیگری» دید. با این حال، واقعیت تاریخی این است که نیروی اصلی احیا و تجدید ایران واقعی در دوران معاصر، همین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بوده است.

از دهه ۱۳۷۰ و به‌ویژه در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، مفهوم ایران دوباره برجسته شد؛ برجستگی‌ای که ریشه در تعلقات فرهنگی و ادبی ایشان و امام خمینی (که هر دو عاشق ادبیات فارسی بودند) دارد و هم در سیاست‌ورزی عملی‌شان دیده می‌شود. تأکید بر زبان و ادبیات فارسی به‌عنوان زبان علم و فرهنگ آینده تمدنی (نه زبان عربی)، تأکید بر تولید ملی و اقتصاد ملی و پیگیری استقلال سیاسی که مهم‌ترین مسئله تاریخی ایران در دو دهه‌ست سال اخیر بوده است مؤید همین استدلال است. ایران‌گرایی واقعی دفاع از ایران موجود، مستقل و روی زمین است، نه ایران خیالی و کارت‌پستالی که فقط حافظ و مولانا در آن باشند؛ اما استقلال تاریخی و سیاسی نداشته باشد.

■ خلأ نظری در برابر دستاورد عملی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی در سطح عمل و سیاست‌ورزی، ایران واقعی (مستقل، مقاوم و دارای هویت تاریخی) را احیا کرد؛ اما در سطح نظریه‌پردازی و علوم انسانی هنوز خلأ جدی وجود دارد. رویکرد جواد طباطبایی در طرح «ایران‌شهری» با محوریت خواجه نظام‌الملک و سیاست‌نامه، هرچند جدی بود؛ اما فردوسی و شاهنامه را تقریباً مغفول گذاشت. برای پر کردن این خلأ، شاهنامه را نه به‌عنوان متن صرفاً ادبی - تاریخی، بلکه به‌عنوان

فرجی‌راد در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

در ۳ ماه آینده احتمال ارجاع قطعنامه به شورای امنیت زیاد نیست



می‌رسند. روس‌ها که با غرب و اروپا درگیرند و چندان برایشان مهم نیست مخالف آن‌ها رأی بدهند؛ اما چینی‌ها به نظر می‌رسد به آن‌ها توصیه شده که هماهنگ عمل کنند و بحران را بالا نبرند.

یکی از استدلال‌های اصلی اروپایی‌ها و آمریکا در این قطعنامه این است که ایران در سال ۲۰۰۳ پروتکل الحاقی را پذیرفته و حالا چه برجام ملغی شده باشد و چه نشده باشد - ملزم به اجرای آن است. با توجه به اینکه ایران در سال ۲۰۱۵ اجرای پروتکل الحاقی را ذیل برجام پذیرفت و در مجلس هم به تصویب رسید با پایان برجام وضعیت حقوقی ادعای طرح شده در این قطعنامه چیست؟

هر کشوری که عضو NPT است، طبیعتاً باید اجازه بازرسی‌های عادی آژانس را بدهد، اما اروپایی‌ها حق ندارند استننا قائل شوند و بگویند «حالا که برجام عملاً تمام شده آژانس باید گزارش‌های سه‌ماهه از اجرای نظارت‌های فراتر از NPT بدهد». درحالی‌که ده‌ها کشور دیگر در جهان غنی‌سازی می‌کنند و هیچ‌گاه برایشان چنین قطعنامه‌ای صادر نشده و الزام گزارش سه‌ماهه وضع نکرده‌اند. این رفتار اروپایی‌ها که خودشان هم اعتراف می‌کنند آقای گروسی بازیریکی از آن‌ها خواسته‌اند این درخواست را مطرح کنند روی‌های مرسوم و عادلانه نیست. اگر برجام باقی بود، چنین مکانیسمی قابل توجیه بود؛ اما وقتی همه اعلام می‌کنند برجام دیگر وجود ندارد و حتی شورای امنیت هم این را پذیرفته، این اقدام درست نیست.

در مورد توافق قاهره که در گزارش ارائه شده گروسی به اعضای شورای حکام مورد اشاره قرار گرفته و طی آن ایران به عدم اجرای توافق متهم شده است، چه پاسخی وجود دارد؟

توافق قاهره پیش از فعال شدن مکانیسم ماشه بود؛ ایران برای دادن اطمینان و چراغ سبز به اروپایی‌ها رفت به سمت آن توافق که اگر شما ماشه را فعال نکنید، ما اجازه می‌دهیم آژانس فعالیت گسترده‌تری در ایران داشته باشد؛ اما اروپایی‌ها تحت فشار آمریکا ماشه را فعال کردند؛ بنابراین طبیعتاً ایران هم دیگر ضرورتی برای پیگیری توافق قاهره نمی‌بیند. ضمن اینکه در توافق قاهره هیچ اسمی از چهار سایت بمباران شده برده نشده بود؛ صرفاً قرار بود آژانس به بازرسی هایش در ایران ادامه دهد.

بیانیه و تصویب قطعنامه در شورای حکام شده‌اند. البته تا آنجا که من اطلاع دارم، خود آقای گروسی به اروپایی‌ها پیشنهاد داده بود که چنین درخواستی از آژانس داشته باشند؛ هرچند بعداً آقای گروسی این موضوع را رد کرد، ولی پیش از رد کردنش یکی از شخصیت‌های ارشد اروپایی آن را علنی مطرح کرد.

هدف اصلی این قطعنامه چیست؟

به نظر من این قطعنامه اساساً برای این است که مکانیسمی ایجاد شود تا آقای گروسی هر سه ماه یک‌بار گزارش جامعی درباره فعالیت‌های هسته‌ای ایران، وضعیت سایت‌ها و به‌ویژه موجودی اورانیوم غنی‌شده ارائه دهد. سه ماه بعد دوباره شورای حکام تشکیل جلسه می‌دهد، آقای گروسی گزارش بعدی را ارائه می‌کند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند که گام بعدی در برخورد با ایران چه باشد. شدت این قطعنامه حتی از قطعنامه‌ای که پیش از جنگ ۱۲ روزه در آژانس تصویب شده بود، کمی ملایم‌تر به نظر می‌رسد، هرچند مطالبات ضد ایرانی‌اش را مطرح کرده است. می‌توان نتیجه گرفت که حتی در صورت تصویب، فعلاً برنامه‌ای برای ارجاع موضوع به شورای امنیت وجود ندارد. تأکید اصلی این قطعنامه بر این است که آژانس هر سه ماه گزارش دهد. اگر گزارش سه‌ماهه بعدی منفی باشد یعنی آژانس اعلام کند که ایران اجازه بازدید نداده و ما هیچ اطلاعی از میزان غنی‌سازی با وضعیت سایت‌ها نداریم، آن‌گاه ممکن است قطعنامه شدیدتری تصویب شود و موضوع به شورای امنیت ارجاع گردد. همه این‌ها به مذاکرات بستگی دارد؛ اگر مذاکره شروع شود، این مسیر متوقف می‌شود و اگر شروع نشود، احتمال ارجاع به شورای امنیت به‌شدت بالا می‌رود.

در صورت اینکه این قطعنامه با قطعنامه‌های احتمالی آتی به شورای امنیت ارجاع شود چقدر احتمال دارد چین و روسیه آن را وتو کنند؟

در صورت ارجاع به شورای امنیت، دیگر مثل مکانیسم اسنپ‌ک نیست که چین و روسیه نتوانند وتو کنند؛ آنجا آن‌ها حق وتو دارند. باید ببینیم موضع چین و روسیه در سه ماه آینده چگونه خواهد بود؛ آیا توصیه‌هایی به ایران می‌کنند یا کاملاً همراه و هم‌صدا با ایران می‌مانند؟ این هم مسئله بسیار مهمی است. درحال حاضر چین و روسیه هم تا حدی سازشکار با ما به نظر

روز چهارشنبه آمریکا و تروینکای اروپایی پیش نویس قطعنامه‌ای را علیه ایران به شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ارائه دادند که از تهران می‌خواهد پاسخ‌هایی ارائه دهد و اجازه دسترسی به سایت‌های هسته‌ای بمباران‌شده و ذخایر اورانیوم غنی‌شده خود را بدهد. برای بررسی اهداف صدور این قطعنامه و ادعاهای مطرح شده در آن با عبدالرزاق فرجی‌راد، کارشناس مسائل ژئوپلیتیک به گفت‌وگو پرداخته‌ایم. فرجی‌راد تشریح می‌کند برخلاف ادعای گروسی، مطالبه صدور چنین قطعنامه‌ای را او از کشورهای اروپایی و آمریکایی نداشته است و مطالبه بازرسی از سایت‌های مورد هدف قرارگرفته که در این قطعنامه به آن اشاره شده است، با وجود ادعای غربی‌ها مبنی بر نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران در این سایت‌ها همخوانی نداشته و بی‌معنی است. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

قطعنامه ضد ایرانی جدید ارجاع شده به شورای حکام را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اروپایی‌ها به‌شدت نگران سرنوشت ۴۰۸ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده ایران هستند؛ اینکه این مقدار اکنون کجاست و آیا در چهار سایت هسته‌ای بمباران‌شده (فردو، فنژن، اصفهان و اراک) اقداماتی در جریان است یا خیر. آن‌ها بسیار حساس هستند که بدانند دقیقاً در این سایت‌ها چه می‌گذرد، چه میزان آسیب دیده‌اند و وضعیت فعلی‌شان چیست. به همین دلیل فشار سنگینی بر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی وارد می‌کنند تا آژانس با ایران به تقاضم برسد و دسترسی لازم را کسب کند.

آژانس هم تلاش خود را کرده؛ اما ایران می‌گوید: «وقتی خود غربی‌ها رسماً اعلام کرده‌اند که این سایت‌ها را کاملاً نابود کرده‌اند، چه ضرورتی دارد که ما حالا در های آن‌ها را باز کنیم و اطلاعات بیشتری بدهیم؟» ایران در واقع نمی‌خواهد - تا زمانی که هنوز توافقی حاصل نشده و آمریکا آمادگی واقعی برای توافق (یعنی دست کشیدن از سیاست غنی‌سازی صفر) نشان نداده - اطلاعات دقیق از میزان خرابی‌ها یا وضعیت کنونی سایت‌ها در اختیار طرف مقابل قرار دهد.

به همین دلیل آژانس در چند ماه گذشته، پس از بمباران‌ها، نتوانسته به این سیاست‌ها دسترسی پیدا کند. حالا اروپایی‌ها متوسل به صدور